

« یونس باقری

« تصویرگر: سحر فرهادروش

فرمانده خاگر



ولعی آقامهدی اگر جایی پیش می آمد که باید عذرخواهی می کرد، یک لحظه هم تردید نمی کرد؛ زیرا پست و مقام برایش مهم نبود. یک روز نشسته بودیم توی اتاق مخابرات، آقامهدی وارد اتاق شد و گفت: «تامدار!» گفتیم: «بله آقامهدی.» گفت: «توی صبحگاه فردا، با نفراحت به خط می شوی، می خواهم تنبیه تان کنم.» گفتیم: «چرا؟ مگر بچه های مخابرات اشتباهی کردند؟» گفت: «زنگ زدم لشکر، کار واجبی هم داشتیم. یکی از بچه های شما به جای اینکه تلفن را وصل کند، پشت گوشی خندید و بعد هم قطع کرد.» گفتیم: «آخر امکان ندارد! بچه های ما را شما بهتر می شناسی؛ اهل چنین کارهایی نیستند.» گفت: «به هر حال این اتفاق افتاده و باید تنبیه بشوند.» در همین حال بود که، آقای درگاهی وارد شد و قضیه را پرسید. گفتیم: «آقامهدی این طوری می گوید.» خندید و گفت: «بابا من بودم. بچه های مخابرات بی تقصیرند. صدایت نمی آمد، من هم قطع کردم.» آقامهدی به طرف من آمد و گفت: «تامدار! من از شما و از همه بچه های مخابرات عذر می خواهم؛ زود قضاوت کردم، ببخشید.»^۳ موقع انتخابات، مسئول صندوق بودم. سر که بلند کردم، دیدم آقامهدی زین الدین، فرمانده لشکر هفده علی بن ابی طالب (ع) توی صف ایستاده، به احترامش بلند شدم. خواستم با احترام بیاورمش جلوی صف. اشاره کردم، نیامد و ایستاد تا نوبتش بشود. موقع رفتن، بدرقه اش کردم. بعد به او گفتیم: «آقامهدی، وسیله هست تا شما را برسانند؟» گفت: «آره!» هر چه نگاه کردم، ماشینی آن دور و بر ندیدم. رفت سمت یک موتور گازی تا سوار بشود. رفتم کنارش، گفت: «مال خودم نیست، از برادرم قرض گرفتم.»^۴

«شب دهم عملیات بود. توی چادر نشسته بودیم. شمع هم روشن بود. ناگهان صدای موتور آمد که پشت چادر ایستاد. چند لحظه بعد کسی وارد شد. تاریخ بود، صورتش را ندیدیم. آمد داخل و گفت: «در چادر تان یک لقمه نان و پنیر پیدا می شود؟» از صدایش معلوم بود خیلی خسته است. بچه ها

خداوند متعال، یکی از ویژگی های بندگان خاص خود را تواضع معرفی می کند و می فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. (فرقان: ۶۳)

بندگان واقعی خدای رحمان، کسانی هستند که در زندگی اجتماعی متواضعانه رفتار می کنند و هنگامی که آدم های نفهم با آن ها بی ادبانه رفتار می کنند، با مدارا و ملایمت پاسخ می دهند.

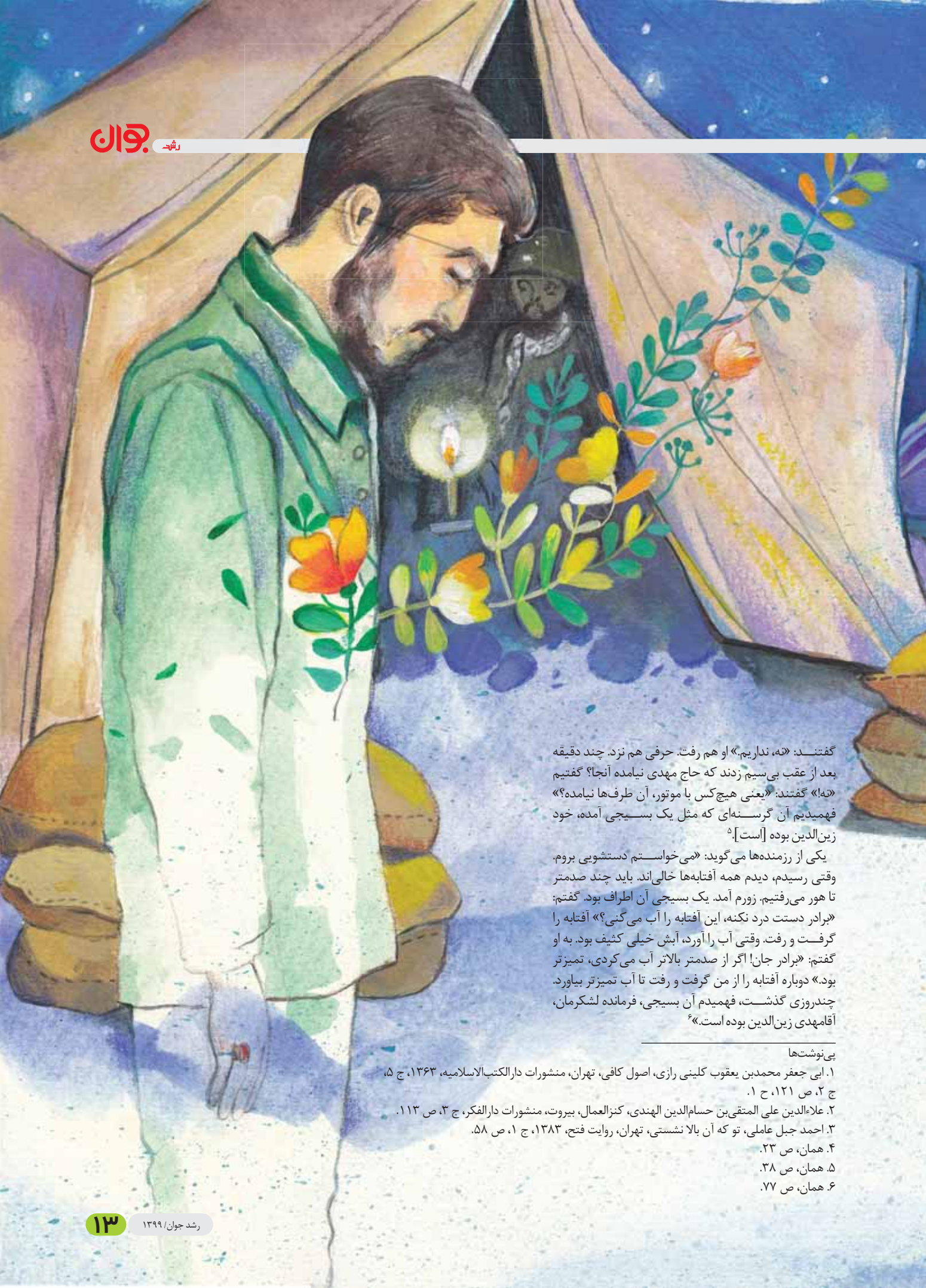
لقمان حکیم نیز به فرزندش گفت:

وَلَا تَصْعَرَ حَذَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. (لقمان: ۱۸)

فرزندم، با بی اعتنائی، از مردم روی برنگردان و با سرمستی و قلدری روی زمین راه نرو؛ که خدا هیچ خیال یاف خودپسندی را دوست ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، تواضع را وسیله سربلندی و عظمت مقام انسان می داند و می فرماید: «إِنَّ التَّوَّاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رَفْعَهُ فَتَوَاضَعُوا يُرْفَعْكُمْ اللَّهُ؛ تواضع و فروتنی، وسیله سربلندی و سرفرازی است، تواضع کنید تا خدا مقام شما را بلند گرداند.»^۱

محبوب و مقبول شدن، محصول تواضع است. انسان فروتن، همواره می کوشد خود را نزد خداوند و بندگان او کوچک ببیند. به دیگران سلام می کند و به آن ها باری می رساند. مقام و منزلت اجتماعی اش، او را از خدمت باز نمی دارد و مانع گشاده رویی وی نمی شود. چون به وعده خداوند ایمان دارد، به او اعتماد می کند و سخنش را حق می داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ... هر کس به خاطر خدا تواضع کند، خداوند مقام او را بالا می برد.»^۲ تواضع، برگی زرین از دفتر زندگی شهیدان و به ویژه شهید مهدی زین الدین است. آدم هر چقدر بزرگ تر باشد و مقامش بالاتر باشد، عذرخواهی کردن و شکستن خودش پیش بقیه برایش سخت تر می شود.



گفتند: «نه، نداریم.» او هم رفت. حرفی هم نزد. چند دقیقه بعد از عقب بی سیم زدند که حاج مهدی نیامده آنجا؟ گفتیم «نه!» گفتند: «یعنی هیچ کس با موتور، آن طرف‌ها نیامده؟» فهمیدیم آن گرسنه‌ای که مثل یک بسیجی آمده، خود زین‌الدین بوده [است].^۵

یکی از رزمنده‌ها می‌گوید: «می‌خواستم دستشویی بروم. وقتی رسیدم، دیدم همه آفتابه‌ها خالی‌اند. باید چند صدمتر تا هور می‌رفتم. زورم آمد. یک بسیجی آن اطراف بود. گفتم: «برادر دستت درد نکنه، این آفتابه را آب می‌کنی؟» آفتابه را گرفت و رفت. وقتی آب را آورد، آبش خیلی کثیف بود. به او گفتم: «برادر جان! اگر از صدمتر بالاتر آب می‌کردی، تمیزتر بود.» دوباره آفتابه را از من گرفت و رفت تا آب تمیزتر بیاورد. چندروزی گذشت، فهمیدم آن بسیجی، فرمانده لشکرمان، آقامهدی زین‌الدین بوده است.»^۶

پی‌نوشت‌ها

۱. ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی رازی، اصول کافی، تهران، منشورات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳، ج ۵،

ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱.

۲. علاءالدین علی المتقی بن حسام‌الدین الهندی، کنز العمال، بیروت، منشورات دارالفکر، ج ۳، ص ۱۱۳.

۳. احمد جبل عاملی، تو که آن بالا نشست، تهران، روایت فتح، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۸.

۴. همان، ص ۲۳.

۵. همان، ص ۳۸.

۶. همان، ص ۷۷.